

علیه بیکاری

www.a-bikari.com

شماره ۳۳ دی ۱۳۹۷

همه راهها از هفت تپه و فولاد آغاز میشود

هفت تپه قلب آتشین اتحاد و بلند پروازی کارگری در ایران است که هزاران سخنگو و فعال خبره در امر یک تجربه پر کشمکش و پر مخاطره را در خود جای داده است.

صفحه ۶

یاغیان نیشکر و فولاد

صفحه ۲

نیشکر هفت تپه: با یا بدون آن؟

صفحه ۳

زنده باد بیمه بیکاری!

شهر شوش در اشغال، اسماعیل در زندان، بعد چی؟

صفحه ۴

عملیات ایزدایی بزدلانه جمهوری اسلامی در هفت تپه!

صفحه ۵

از هفت تپه تا دانشگاه ها: تو گویی که میخواهند گنبد دوار را به زیر کشند

صفحه ۶

همبستگی یواشکی!

صفحه ۷

صندوقهای همبستگی مالی کارگری

صفحه ۷

شهر سرخ من، شهر اعتصابات کارگری!

صفحه ۸

نیشکری ها، کارناوال با شکوه و چوبدستی های آن!

صفحه ۸

تعیین منطقه ای دستمزد حداقل کارگران: توطئه ضد کارگری که باید در نطفه خفه شود!

صفحه ۹

یاغیان نیشکر و فولاد

بسیار طبیعی است و بسیار بجاست که خشم فروخورده کارگر و مردم زحمتکش در خیابانها، بانیان این جهنم را هدف قرار دهد. این شور و یاغیگری باید در عین حال در هیئت یک جنبش توده ای و سازمان یافته، پیروزی را برای خود و جامعه، معین و تضمین نماید.

جامعه ما در تب نارضایتی گسترده میسوزد. دوست و دشمن، از دور و نزدیک وقوع شورش و طغیانهای خیابانی را انتظار میکشند. فقر و فاقه عمومی جاری که بر بستر بیکاری گسترده استوار است باید زمانی منفجر شود. مقامات و مراجع گوناگون علنا هشدار میدهند و تدارک و آمادگی دولت برای مقابله با شورش و ناآرامی ها با حدت ادامه دارد. چاپ گزارشات مصور و مبسوط از مانور گردانهای رنگارنگ نقشی بجز یک زنگ خطر را ایفا نمیکند. واحدهای ضد شورش مسلح میشوند، محاصره و کتک و شکنجه علیه معترضین شرکت کننده در اجتماعات را شب و روز تمرین میکنند، زندانها و سلولهای بازجویی رفت و روب میشود. اما مهمتر اینکه فضای فکری از پیش برای مشروعیت سرکوب دولتی ساخته و پرداخته میشود. بر متن اقدامات قبلی، در روز موعود، کارگران بیکار به شورشیان، به گرسنگان و بینوایان حاشیه جامعه، سرخوردگان، دشمنان نظم و قانون تبدیل میشوند تا با نام نظم بتوان سرکوب و توحش برنامه ریزی شده علیه مردم زحمتکش را توجیه کرد.

سناریوی طبقه حاکم برای کارگران ساده و سر راست است. فقر و بی پناهی کارگران شاغل را به محافظه کاری در میغلطاند و برای کارگران بیکار ماشین مرگ آوری خواهد شد که آنها را در لابلای چرخ دنده های ناداری و استیصال له کند. هیچ کس به اندازه بورژوازی واقف نیست که همواره بخشی از مردم

زحمتکش در مقابل مرگ تدریجی برنامه ریزی شده توام با تحقیر، به مقابله برخوانند خاست. فریب و کلاشی یک مشت سودجو و خونخوار را کنار خواهند زد. خونشان به جوش خواهد آمد و خود به فکر چاره ای برای گرسنگی فرزندانسان میافتند. طغیانهای اجتماعی همانقدر که طبیعی بحساب میآیند به همان اندازه غیر قابل پیش بینی و خودجوش هستند. هنر بزرگ بورژوازی پس زدن این طغیانها با بیرحمی تمام است. یاغیان برای دولت سرمایه داران یک "نعمت" است که با نمایش قدرت مابقی مردم را مرعوب کند. صد البته معماران فقر و فاقه عمومی جامعه برای فرصتی که ژنرالهایشان را به خیابانها گسیل بدارند، و مقاومت را بیهوده اعلام بدارند، لحظه ای تردید نخواهند کرد. عملیات "ضد شورش" آنها بر تحریک هر چه بیشتر جمعیت خشمگین و دامن زدن به عصیان هر چه بیشتر است. آنها دنبال "طعمه" میگردند.

برای طبقه کارگر یاغیان این صف یک بخش مهم مبارزه بحساب میآیند. کسانی که پرچم چاره جویی را در دست دارند، بردباری بیشتر به کتشان نمیرود، خواهان بدست گرفتن سرنوشت خود هستند، به



نیروی خود باور دارند، بذر اعتماد میباشند، از صدقه و تحقیر بیزارند. اما طبقه کارگر شجاعترین عناصر خود را در سازمان قوی و توده ای خود ادغام میکند. از آنها موتور محرکه ای برای بسیج هر چه بیشتر مردم زحمتکش میسازد. در مبارزه طبقه کارگر نمایشات خیابانی مطلوبیت خواهد داشت مشروط به اینکه کنترل زمان و مکان و چگونگی

آن را در دست داشته باشد. در مبارزه طبقه کارگر دستگیری هر نفر باید موج تازه ای از اعتراض را برای آزادی او بدنبال بیاورد. طبقه کارگر در مصادره انبارهای مواد غذایی تردیدی بخرج نخواهد داد به این شرط که تعداد هر چه بیشتری از مردم زحمتکش از آن بهره ببرند و هر مورد از اقدامات عملی



مستقیماً به تحکیم اتحاد در صفوف کارگران منجر گردد.

آبان ماه نوبت خودنمایی یاغیان طبقه کارگر در اهواز و در اعتراضات مشترک فولاد و نیشکر بود. این اعتراضات، بجای طعمه، استخوان گلی کل دستگاه حکومتی در ایران گشتند. نیشکری ها بر متن نارضایتی بسیار "معمول" در جامعه کارگری ایران - دستمزدهای معوقه - وارد میدان شده و بعد از دو هفته نور چشم اعتراض کارگر و زحمتکش کل آن جامعه، کیفرخواست بلند بالایی را به گردن دولت، وزارت کار، خصوصی سازیها، رسانه ها و سیستم قضایی سراسر جانبدار بورژوازی بجا میگذارند. نیشکری و فولاد کک به تنبان اپوزسیون ترامپی "تظاهرات، تظاهرات تا پیروزی!!!!" انداختند، اما راه طبقاتی خود را رفتند...

یاغیگری تا آزادی تمام زندانیان، تا وصول تمام دستمزدها، تا خروج گارد ضد شورش هنوز میدان مانور خواهد داشت، اما شور واقعی و حاصل آنرا در انواع شکل اتحاد و سازمان یابی شاغل و بیکار، در محلات و مراکز تولیدی، از شوش تا اهواز باید درو کرد. تجربه نیشکر و فولاد تازه فصل اول خود را به سرانجام رسانده است.

کسانی که پرچم چاره جویی را در دست دارند، بردباری بیشتر به کتشان نمیرود، خواهان بدست گرفتن سرنوشت خود هستند، به نیروی خود باور دارند، بذر اعتماد میباشند، از صدقه و تحقیر بیزارند.

نیشکر هفت تپه: با یا بدون آن؟ زنده باد بیمه بیکاری!

کارخانه نیشکر هفت تپه جنازه ای است که از شوش تا تهران بر دوش چرخانده میشود. بنا به منطق تکنیک و بازار، در تشابه با بسیاری کارخانه های دیگر، عمر نیشکر هفت تپه سالهاست به پایان رسیده است. نیشکر هفت تپه حتی در دوره طلایی خود از زاویه رفاهیات و دستمزد برای کارگران آن آتش دهان سوزی نشد. رونق این کارخانه در استعمار وحشیانه کارگران فصلی و شهر فقیرانه کارگری شوش خلاصه میشود، اما امروز، در تابوت بحران و سقوط هم براحتی دست از سر طبقه کارگر برنمیدارد. هفت تپه یک لاشه یک گاو نر است که به امید دوشیدن شیر از آن با بهره گیری از شرایط جهانی کار در ایران هنوز در دفتر و دستک مخوف کارآفرینی جمهوری اسلامی، در انتظار هر الدنگ سوداگر اهل بیزینس به گورش نمیسپارند. طنز تلخ ماجرا و هنر بورژوازی در اینستکه تابوت بر دوش خود کارگران در گردش است. هفت تپه، با ارتزاق از کار و خون کارگران به هیولایی تبدیل شده است که به نوبه خود اکنون نه فقط بر زندگی روزمره و معاش، بلکه بر ترسیم افق و انتظارات حتی در دل بزرگترین نمایش مبارزاتی کارگران سنگینی میکند.

خصوصی یا دولتی: معجزه فریب بورژوایی در ایران!

هر کارگری، تا چه برسد به کارگر هفت تپه ای با آن سوابق مبارزاتی و اتحادیه قدرتمند خود، بنا به تجربه مستقیم خود میداند که سگ زرد برادر شغال است؛ میداند که این یک سوال و یک انتخاب در مقابل کارگران نیست، بلکه بالایی ها دارند برای از سر گذراندن بحران و

برای سرشکن کردن این بحران بر سر کارگران وقت میخرند؛ میداند که هر قدم از موفقیت کارفرما جز با استثمار شدیدتر کارگران ممکن نیست؛ میداند که کارفرماها و دولت منافع خود را خوب تشخیص میدهند؛ میداند بهترین کارفرما، کلاه گذارترین، دزدترین و فاسدترین این قبیله است چرا که قبل از هر چیز رابطه کارمزدی مبتنی بر رذیلانه ترین شکل رابطه انسانی استوار است. میداند شرافت و حقیقت، میداند مقدسات و پروردگار، میداند علم و آمار و آمال، همه چیز طبقاتی و آن نیز بر تحمیل آن به کارگر جامعه است. تنها انتخاب کارگر در اینست که این واقعیت را با زبان خوش و یا با زور گردن بگذارد. اینجاستکه هیولای هفت تپه خود را علیه



تمام طبقه کارگر در ایران عیان میسازد. مگر در دل مبارزه طبقاتی کم کارخانه تعطیل شده است، آیا مگر نه اینستکه جایی که اتحادیه ها پرزورتر هستند، زندگی کارگران با دریافت بیمه بیکاری بیشتر و طولانی تر از قمار صاحبان سرمایه مصون میماند؟ بحث بر سر فریب رهبران کارگری و یا فرمول معجزه آسا آنهم نزد دولت و کارفرماهای امتحان پس داده جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارد. نسل حاضر از رهبران کارگری در ترکیب درخشانی از هوشیاری و کاردانی معنای نوینی به آریتاتور و آریتاسیون کارگری بخشیدند، تحت هدایت آنها هزاران اعتصاب کارگری از توطئه بزرگترین شبکه ضد کارگری دنیای معاصر، متشکل از ترکیب خانه کارگر و سرکوب مسلح ارگانه های امنیتی جان سالم بدر برده اند،

به یمن فعالیت چند بعدی و حرفه ای این رهبران، مسایل کارگری از گوشه زندانها و از ستون تشریفات الیت سیاسی به کوچه و بازار راه پیدا کرد و برای نخستین بار در تاریخ ایران و بیشتر از هر کشور دیگر مسایل مربوط به طبقه کارگر و مسایل دنیا و مافیا از زاویه طبقه کارگر از زبان چهره های شناخته شده به مشغله عام و خاص تبدیل شده است. فقط بعنوان نمونه شاهرخ زمانی، اسانلو، جراحی، صالحی، شهابی، ثقفی، عظیم زاده، پروین محمدی و در نمونه آخر اسماعیل بخشی با همه وجهه شخصی خود دستمایه عزت و احترام برای دنیای بهتر کارگری در دل یکی از سیاه ترین دوره های تاریخ جهانی بوده اند.

بحث بر سر اینستکه هر اعتراض کارگری باید با دینامیسم خود، نیرو و توازن قوای موجود به پیروزی معینی دست یابد. توان ضعیف اقتصادی کارگران بخصوص در زمان اعتصاب، بلبشوی مطلق در مالکیت کارخانه و طویله تشخیص مسئولین در مقابل حقوق کارگران، ترفند پرداخت نوبتی و کشتار دستمزدهای عقب افتاده، دستگیری و پروسه پرمارارت آزادی زندانیان هر یک به نوبه خود تشخیص دستاوردهای اعتصاب و تصمیم به نشانه گیری به سوی مطالبات سراسری، هر چقدر هم مانند خواست بیمه بیکاری بدیهی بنظر برسند، را دشوار میسازد.

در بازگشت به اعتصاب جاری هفت تپه باید هنوز منتظر پیروزیهای بزرگی بود، به خاطر داشت که در همراهی با فولاد اهواز و هپکو چه نمایش بزرگ قدرت کارگری را تجربه کردیم و چشم به قله های بلند دستاوردهای آتی بدوزیم. در آبان سال 1397 به اندازه دو سال جوانتر شدیم...

زنده باد اتحاد کارگری!



شهر شوش در اشغال، اسماعیل در زندان، بعد چی؟

به یمن وجود سندیکا و رهبران کارگری حمله گارد ویژه میتواند به عکس خود تبدیل گردد. اشغال شوش و هفت تپه میتواند لقمه بزرگ اعتراض کارگری در گلولی جمهوری گردد.



بعد از چندین ماه تهدید و مقدمه چینی سرانجام گارد ضد شورش متشکل از واحدهای تکاوران قسم خورده و سنگدل و شش دانگ فرمانبر و تا دندان مسلح به شهر شوش رسید. کسی از چند و چون گزارش فرمانده گارد به هیئت ارتشدهای نجات مام وطن مستقر در کاخ ریاست جمهوری خبر ندارد، بهر صورت "نجات" شهر و به طریق اولی محاصره کارخانه هفت تپه نمیتواند هنر قابل توجهی بنظر برسد. هر چه هست، با هر تفسیری و مستقل از هر آینده در راه، کارگران هفت تپه و اعتصاب آنها بدون تردید، یک پیروزی بزرگ را به نام خود ثبت کرده است؛ و آن اینکه دولت ناچار میشود به شانه بالاختن، وعده های پوچ سرسری از راه دور پایان دهد و کارگران هفت تپه را در محل به هم آورد بطلبد. نیشکریها بدرستی با اعلان قبلی نیروی مسلح اعزامی را در محل کارخانه رو در رو پذیرفتند. به این ترتیب در مواجهه با اعتصابیون که تنها سلاح آنها از تکرار شعارها فراتر نمیرفت حمله نیروهای اعزامی بدون رعب و عاری از شکوه "پنجر" شد. خفت و جبن دولت مرکزی در باتلاق فعلی گریز ناپذیر است. این حمله و ورود نیروهای اعزامی از مرکز آتش اعتراضات را تندتر میکند، فرجه تازه

تری در دسترس کارگران خسته از بی عرضگی مقامات محلی قرار میدهد، و بر عکس تصور دولت، امروز نورافکن ناشی از توجه افکار عمومی کارگران را در پافشاری بر مطالبات خویش جری تر خواهد نمود. تبدیل اشغال نظامی شوش و هفت تپه به سکوی پرش اعتراضات کارگری و بهم بافتن پیوندهای تازه و قوی تر در گرو اشتها و برنامه ریزی فعالین عملی در محل است. در این مورد مشخصا سه عرصه قابل توجه است:

اول: توجیه اخلاقی - سیاسی حمله امروز هر کودک ده ساله از شهر شوش میپرسد این لشکر کشی بر علیه چه کسی و چرا؟ تا بحال کجا بودید؟ مگر نه اینست که یک سال است کارگران در انتظار، و به معنای واقعی در انتظار پاسخ درست و حسابی، نه در خندق و سنگر، بلکه در محوطه کارخانه زمین و زمان را بهم بافته اند؟ همین کودک در محاسبه سرانگشتی هاج و واج میماند مگر نه اینست که مخارج اعزام و نگهداری واحد سرکوب به چندین برابر طلبکاری کارگران در دستمزدهای معوقه بالغ میگردد؟ حتی برای یک کودک به غایت خنده دار است که به جای نان و دستمزد، گلوله و باطوم برای شکم گرسنه کارگران به تحفه آورده شود!

دوم: نظم، قانون و مالکیت مقدس در طول چند ساله اخیر اگر سنگی از نیشکر هفت تپه روی سنگ بند است حاصل دخالت و احساس مسئولیت عمیق و داوطلبانه خود کارگران است. تا همین جا ماشینها، زمین، اموال و داراییها، کشتزارهای هفت تپه در همدستی مافیای مخوف دولتی و جملگی با مجوز قانونی در راه منافع فردی مقامات و خویشان آنها به تاراج رفته است. هفت تپه دو بار با خون و عرق کارگران عجین است، یکبار در ساختن آن، و بار دیگر در حفظ آن از چنگ دزدان رسمی.

دولت مرکزی اعزام نیروی نظامی را با اعاده نظم توجیه میکند که یک سر سوز حقانیت در آن یافت نمیشود. شهر شوش با میزبانی دهها اعتراض و راه پیمایی

کارگران در امنیت و آرامش بی سابقه غرق بوده است. حضور دائمی فضای اعتراضات جو کارگری، متحدانه و فارغ از تعلقات ملی و یا تفرقه استخدای - فصلی از تجربیات پرارزش معاصر طبقه کارگر به حساب میاید.

سوم: اشتغال و دستمزدها جمهوری اسلامی هر تصویری از یک دستگاه مستقیمی قره نوکر و باجگیر سرمایه را برای خود قایل باشد، بی جا میکند از صغیر و کبیر خانواده های کارگری بخواهد در انتظار رونق اقتصادی و رشد مطلوب سود مراکز تولیدی از گرسنگی تلف شوند؛ کار نخواهند، دستمزد نخواهند و دم بر نیاورند. تا امروز این کارگران بوده اند که علارغم یاهه گویی و وعده های هذیان آلود دستمزدهای عقب افتاده تن به جهنم بردگی مزدی در ایران داده اند. دیگر بس است.

شوش و هفت تپه در اعتصاب و تظاهرات شهری بارقه و آمادگی تکرار کمون پاریس در دنیای معاصر را به نمایش گذاشته اند. در تشابه با پاریس شهر شوش توسط نیروی بمراتب برتر اشغال شده است، اما کارگران تسلیم نشده اند. درست در تشابه با کمون پاریس، قدرت واقعی کارگران در جبن دشمن هویداست. مرز پیروزی کمونارهای هفت تپه ای را اما نقشه دقیق برای یک نبرد متنوع و توأم با عقب نشینی و پیشروی رقم میزند.

پایان اشغال نظامی و تضمین سلامتی و آزادی کارگران زندانی یک قدم در موازات سایر اقدامات در سطح سراسری است. بعد از آن چی؟ این سوالی است که روی میز کارگران شوش و هفت تپه قرار دارد.



شوش و هفت تپه در اعتصاب و تظاهرات شهری بارقه و آمادگی تکرار کمون پاریس در دنیای معاصر را به نمایش گذاشته

اند. در تشابه با پاریس شهر شوش توسط نیروی بمراتب برتر اشغال شده است، اما کارگران تسلیم نشده اند

عملیات ایدایی بزدلانه جمهوری

اسلامی در هفت تپه!

دستگیری سخنگویان اتحادیه هفت تپه شاخص هیچ تحول معینی در کشمکش میان کارگران و جمهوری اسلامی (در تمام هیبت دولت سرکوبگر و طبقاتی آن) نیست. همانگونه که صدای آژیر بازگشت بکار تعدادی از کارگران (گیریم اعتصاب شکن) مطلقاً به معنای پایان، تا چه برسد، به معنای "شکست اعتصاب" نمیتوانست باشد. صد البته با اژیاتورها در زندان، صف اعتراضی در خیابان ضعیف تر است. ناگفته پیداست تلاش برای سلامتی و آزادی دستگیرشدگان وظیفه همه دوستانان آزادی و حق طلبی است. ناگفته پیداست که آزادی زندانیان یک پیروزی بزرگ است. اما نباید در دام یک مبارزه تک وجهی فرسایشی افتاد. اسباب تعجب بسیار است که تعداد هر چه بیشتری بخصوص از حامیان این اعتراض امروز را برای فصل بندی اعتراضات انتخاب کرده، از بزرگداشت دوره قبل، وازندام این درسها در آینده پیش رو سخن به میان آورده اند. با همه سایه روشننها، با همه شکوه معانی، با همه نیت خیر چشمگیر نوشته ها؛ اما این تلاشها در فضایی از قهرمانان در بند، مقاومت سنگرهای پراکنده در پایان حزن آلود نبردی بزرگ؛ میان گذشته و آینده، دقیقاً امروز این اعتصاب را به حاشیه میبرد.

هفت تپه توسط نیروی بسیار برتر تصرف شد، اما کارگران شکست نخوردند. تاریخ هرگز ارتش و ماموریتی خفت انگیزتر را بخود ندیده است. اعزام گارد تا دندان مسلح با برقراری نظم و قانون توجیه شد، ادعایی که بخودی خود از جانب دولتی که پرونده رسمی سرقت اعضا و عموزادگان آنها از دستمزد و صندوق بیمه میلیونها کارگر برای هفت بار به توپ بستن بارگاه آن کفایت داشت؛ حتی برای دردانه های خانه کارگری بیش از حد شلخته و فکاهی بنظر میرسید. اما در محدوده اعتصابیون هفت تپه خبر اعزام نیروی ویژه، به مصداق تمام عیار تف سر بالا، بجای نمایش قدرت، سوالات

سمج پردردسری را سریش ریش حضرات میساخت:

کدام نظم؟ همان نظمی که جمع الجميع استانداری وانتظامی و امام جمعه با مجاهدت تمام با بیگاری و کار بردگی مضاعف دستمزد معوقه خون صغیر و کبیر یک نسل از یک شهر را فقط به جرم تبار کارگری آنها در شیشه کرده بودند؟

کدام قانون؟ همان قانونی که زندگی و هستی هزاران انسان، سلامتی و نیازها و آرزوهای نسل اندر نسل آنها را با یک چرخش قلم به طوفان سوداهای باندازه کافی بلندپروازانه و وحشی هر الدنگ سرمایه پرور میسپارد، قانونی که برای مهندسی تهیدستی و تباهی بناگزیر کارگران حتی یاهو های صبر و رونق را الزامی نمیبیند.

پس از دو هفته این پا و آن پا گردان ویژه در کناره شرکت و صنعت هفت تپه خیمه و خرگاه خود را بر پا داشت. این یک اشغال نظامی بود، اما همه هارت و پورت و مارش فاتحانه در آن از پیش ممنوع اعلام شده بود. برای اعزام واحدهای مجری قانون و نظم جمهوری اسلامی ناچار بود خود نظم و قانون را قربانی کند. در این فاصله تمام تلاش رسانه ها و دوایر دولتی در یافتن توجیهی برای حمله به کارگران به عکس خود تبدیل شد و دست آخر جز یک قاب دستمال مصرف شده از خانه قانون باقی نماند. ساختمان مجلس در میدان بهارستان به یک آبریزگاه عمومی از اظهارات و تصمیمات و مقاصد پلید نزول پیدا کرد که خفه خون ساکنان آن برای حفظ جان سربازان و گروهبانهای از همه جا بی خبر گردان اعزامی از گزند شورش مردم عصبانی ضروری بنظر میرسید.

از پس این شرایط چیز دیگری جز یک موجودیت رقت آمیز از شاه برگ لندهور سرکوب کارگری جمهوری اسلامی نمیتوانست باقی بماند: دستور حمله به اجتماع کارگران زمانی که اجتماع پایش را از محدوده "مطالبات صنفی" فراتر میگذارد! حمل یراق و دراق آنچنانی، ترساندن و سرکوب بدون آنکه خون از بینی کسی جاری گردد! این دستورات و آنهم در هفت تپه و در مصاف با

سندیکایی های هفت تپه را فقط میتوان به حساب شوخی قرن نوشت.

آگاهی از جزئیات کشمکش با گارد اشغالگر سرکوب را باید به زمان مناسب و از زبان رهبران کارگری موکول کرد. کنترل یک شهر، قدرت دوافاکتو کارگری، نقش اتحادیه و تشکل کارگری در محلات ... این تجربیات، بعد از معدنچیان بافق و هپکو در اراک به روال معمول کشمکشهای کارگری در ایران تبدیل میشود. از جزئیات مورد هفت تپه همانقدر که پیداست کسی را از شکل گیری یک قطب قدرت کارگری در شهر شوش گریزی نیست. تحت سیطره این قطب قوانین و نظم حکومت مرکزی باطل، و از نظر استانداری و سایر ادارات بی صاحب بود. در سیطره قدرت کارگری، همانقدر که بود، مالکیت بورژوازی و سودجویی کارفرما ملغی اعلام گردید. و نباید از قلم انداخت، قدرت واقعی قطب کارگری هفت تپه، نه در آنچه کرد، بلکه در آنچه در توانش بود نهفته است.

ماه های آبان و آذر، پنج هفته از اعتراضات هفت تپه را باید دوره تشویش و شور در سراسر ایران نام داد. این دوره ایست که در آن علاقه مندان در این باب تفحص میکنند که: هفت تپه با ایران و سرنوشت آن چه کرد؟ دوره ای است که شطرنج معادلات و معاملات معرکه گیران ضد رژیمی فوراً و عمیقاً نیاز به بازبینی پیدا کردند.

تا آنجا که مستقیماً به کارگران مربوط میشود، دوره زور آزمایی هنوز باز و بخش پایانی آن نانوشته است. هنوز کسی نمیداند کی، چقدر و چطور هفت تپه چند و چون مبارزات طبقه کارگر در ایران را تحت تاثیر قرار خواهد داد. چرا هفت تپه نباید در قامت منطقه ای و سراسری به خود بنگرد؟ چرا نباید هفت تپه در همین اشل به سندیکای خود، به عضویت و شرایط و انتظارات از اعضا بیاندیشد؟ بدون پاسخ روشن و تعیین تکلیف با سوالاتی از این دست پرونده حکومت دو فاکتوی آذر ماه شوش و هفت تپه باز خواهد ماند.

دستگیریها و چاره جویی فوری و قاطع برای آن یکی از مسایل پیش روی سکانداران سندیکا و اعتراضات هفت

همه راهها از هفت تپه و فولاد آغاز میشود!

ناگفته پیداست تلاش برای سلامتی و آزادی دستگیرشدگان وظیفه همه دوستداران آزادی و حق طلبی است. ناگفته پیداست که آزادی زندانیان یک پیروزی بزرگ است. اما نباید در دام یک مبارزه تک وجهی فرسایشی افتاد.

به اعضای طبقاتی سندیکای نیشکر هفت تپه پیوندید، و آنرا تقویت کنید!

همه راهها از هفت تپه و فولاد آغاز میشود



من خود هفت تپه هستم! همپای پافشاری بر آزادی زندانیان، پیام هفت تپه، اعتصاب هفت تپه، همبستگی هفت تپه را به آسمان اعتراضی ایران باز کنیم.

شیشه عمر دولت و نظم عشیرتی بردگی مزدی را به فابریکها، محلات، دانشگاهها ببریم. متحد سازیم، با خویشتن داری زمان و چگونگی نبرد هایمان را خود تعیین کنیم.

دستگیری سخنگویان اتحادیه هفت تپه شاخص هیچ تحول معینی در کشمکش میان کارگران و جمهوری اسلامی (در تمام هیبت دولت سرکوبگر و طبقاتی آن) نیست. همانگونه که صدای آژیر بازگشت بکار تعدادی از کارگران (گیریم اعتصاب شکن) مطلقاً به معنای پایان، تا چه برسد، به معنای "شکست اعتصاب" نمیتوانست باشد. صد البته با اژیئاتورها در زندان، صف اعتراضی در خیابان ضعیف تر است.

به اعضای طبقاتی سندیکای نیشکر هفت تپه پیوندید، و آنرا تقویت کنید!

از هفت تپه تا دانشگاه ها: تو گویی که میخواهند گنبد دوار را به زیر کشند

فضای سرکوب از هفت تپه و اهواز به محیطهای دانشگاهی تسری پیدا کرده است. لیست دستگیر شدگان از اعضای سندیکای نیشکر هفت تپه تا دست انرکاران نشریه دانشجویی گام را در بر گرفته است.

در جستجوی مخرج مشترکی میان لیست دستگیر شدگان سراغ قطعه شعری از "ادگار باوئر" رفتیم. او عضو باشگاه هگلی های جوان دانشگاه برلین بود. در این شعر او به وصف مارکس بعنوان عضوی فعال و ناآرام میپردازد. مارکس سال 1834 در شانزده سالگی از شهر تریر، زادگاه خود، وارد دانشگاه برلین شد.

او کیست که بی پروا پیش میتازد؟

سیه چرده بی از تریر، غولی افسار گسیخته

که با گامهای استوار، پاشنه بر زمین میکوبد

ودستهایش را به آسمان نشانه میرود

تو گویی که میخواهد گنبد دوار را به زیر کشد

خشمناک مشتهای ترسناک خود را به کار میاندازد

گویی هزار شیطان، فضا را بر او تنگ کرده اند.

(ترجمه از دکتر مرتضی محیط)



ادامه عملیات ...

تپه است. امروز دولت چماقداران گارد ویژه

را در "عملیات ایدایی" بر علیه حرکات کارگران بکار انداخته است تا آنها را از کاری که واقعا میخواهند و واقعا میتوانند منحرف سازند. عملیات ایدایی بزدلانه، گروگانگیری، فرسودگی، پرووکاسیون، اخراج و توسل به محدودیت مالی کارگران و سندیکا؛ اینها حداکثر کاریست که جمهوری اسلامی چه دیروز و چه امروز از دست خود ساخته دیده است. و این اتفاقاً خاصیت اصلی جمهوری اسلامی برای موجودیت و تداوم سیادت بورژوازی در ایران و منطقه است، که وقت بخزد؛ تمام ظرفیتهای اعصار طبقه

در ایران (و در جهان) است که آینده بهتر را از همین امروز و با خشتهای برابری و آزادی ابدی انسانها باید ساخت.

آزادی زندانیان هفت تپه ادامه کاری است که در شهر بافق و شوش و اراک و اهواز ناتمام ماند، کاری که با فتح باستیل به پایان نمیرسد.

بورژوا در بردگی طبقه کارگر را تا میتواند و بلامانع به روی خود و به روی جامعه استقراغ کند؛ آنچنان جامعه و انسانیت را در هم بکوبد که یک فوکول و کراوات و عربده های نظم مشروطه نوین جامعه فرض شود.

هنر بزرگ کارگران هفت تپه در اینست که جبهه های تازه را بنا به امیال و مصالح خود، و خطاب به کل طبقه کارگر ایران بگشایند. درخشش هفت تپه در آسمان سیاسی ایران در تعلق آن به رگه "حکومت کارگری، همین الان!" نهفته است: به ترک که بورژوازی بحران دارد، سوز و گداز بورژوازی برای استثمار بهتر، در اقتصاد خودکفای ایران و در سایه نظم و قانون پیراسته تر، همگی پیش کش! هفت تپه پژواک تازه ای از این رگه در جنبش کارگری



همبستگی یواشکی!

نامه منتشره از جانب هشتاد سندیکا و تشکل کارگری جهانی به خامنه ای سند تازه ای از بی اشتهایی و "اقدامات" فرمالیستی اتحادیه های کارگری در مقابل تکالیف بی پرو برگرد همبستگی و هم سرنوشتی بین المللی خود است. رفقای کمیته همبستگی سوسیالیستی با مبارزات کارگری ایران در فرانسه در جلب حمایت و بستن یک سد دفاعی در مقابل سببیت جمهوری اسلامی در دفاتر این اتحادیه ها را از پاشنه در آورده اند و در مقابل، دفتر بین المللی این اتحادیه ها یک دنیا انتظار و تشویش و مخاطره را از گردن باز کرده اند. همانقدر که، بدون تردید، تلاش رفقای "همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - فرانسه" قابل احترام است، به همان اندازه نمیتوان از جلوه های دردناک دیوار کوتاه انتظارات طبقه کارگر در دنیای

امروز گذشت.

هیچ لازم نیست به لیست بلند بالایی توجیه سیاسی و اخلاقی و طبقاتی این اتحادیه ها در وسواس انتخاب کلمات در مکاتبات خطاب به مقامات جمهوری اسلامی ایران مراجعه کرد، هر چه که باشد، اما طبقه کارگر در ایران، نهادهای و چهره های اعتصابات جاری، از معادن بافق، هپکو تا هفت تپه و فولاد میتوانند تلنگر یک بیداری در شبکه های اتحادیه های رسمی در اقصی نقاط دنیا باشند. میتوانند نقطه پایانی بر دلخوشی کاذب تاثیر "یادآوری" هر از چند یک گاه قوانین و تعهدات دولت ایران بر حقوق اعتراض کارگری بگذارند. نوک کوه قاف اختیار شده از جانب این اتحادیه ها خطاب به جنبش های کارگری کشور های "جهان سومی" باید محک بی دندانی و بی تاثیری در دنیای واقعی را بپذیرد. سالها است، و امروز بیش از هر وقت دیگر، طبقه کارگر در ایران عموماً، و

بخش های مهم صنعتی این طبقه بطور اخص، یک قطب مهم بورژوازی - ارتجاعی دنیای امروز را بر سر اساسی ترین گره گاه های پیشروی طبقاتی به مصاف طلبیده است. سوال اساسی مقابل اتحادیه های کارگری اینست که با این عرصه مبارزه خود چه خواهند کرد؟ سوال اینست که این اتحادیه ها تا چه میزان قدرت خود را حتی در کشور خویش، در تقویت اعتراضات کارگری در ایران ببینند؟ سوال اینست که این اتحادیه ها چقدر دینامیسم مستقل اعتراض کارگری در ایران (حتی در محدوده اتحادیه) را در سایه پراگماتیسم، فرمالیسم و حسابگری خرد و سترونی خویش تشخیص دهند؟ سوال در ساده ترین سطح خود اینست که چه وقت قرار است به این نامه های بزحمت اعتراضی به نفع یک حمایت شایسته و عملی و موثر پایان داد. بالاخره کی و چگونه قرار است گوش قلتشن های ضد کارگر در ایران در اروپا پیچانده شود؟

صندوقهای همبستگی مالی کارگری

دلالتن برای کارگران نسوزد. به جای آن، با دیدن صف کارگران در حال اعتراض حسودی تان بشود، افتخار کنید، گوش بدهید و سرمشق بگیرید. کارگران نه به ترحم بلکه به بیشترین حمایت نیازمندند. کارگران



مثل بقیه، مثل همه همشهریان و همسایه ها به آرامش احتیاج دارند، با مشت گره کرده پا به دنیا نمیگذارند، مبارزه و اعتراض را در خون خود ندارند. تنها تکیه گاه کارگر و خانواده اش دستمزد او است. در وانفسای دستمزدهای زیر خط فقر، در قوز بالای قوز دستمزدهای معوقه دیگر به زحمت میشود چیزی را وصله شکم کرد، قرض و قوله و رو انداختن به همکارانی که وضع مشابه دارند معمولاً به جایی نمیرسد، پس اندازی در کار نیست... در پس سالها و روزها تکرار همین مصائب، نسل پس از نسل زندگی روی لایه های سست و لغزنده منطق کارمزدی... در جایی که خدا و

سرنوشت کاره ای نیستند؛ واقع بینی، اتحاد، هم سرنوشتی و سازندگی تنها مفری میشود که باید به آن چنگ انداخت؛ و اینها نه در کنج تنهایی بلکه تو خیابانها و کارخانه ها، در میان بقیه آدمها در جامعه شکل میگیرند، مادیت پیدا میکنند و به رقص درمیایند. کار و دستمزد کافی زمین را زیر پای جامعه ایران داغ کرده است. پژواک فریاد "کارگران گرسنه اند" از هر دهان تکرار میشود. بخش عظیم این فضا جز یک هیاهوی پوچ، عامدانه در دشمنی با کارگر نیست. "کارگر مظلوم" در مقابل "کارفرمای فاسد" مرکز تلاقی برداشتهای عمیقاً متعفن طبقاتی - اسلامی - ناسیونالیستی است که در آن "متأسفانه" کارگر گول میخورد، داد میزند، با باطوم به سراغش میروند تا شاید دست بر قضا بخشی از مطالباتش پرداخت گردد.

در این تلقی همه چیز مجال مانور پیدا میکند بجز اینکه مبارزه کارگران بر علیه استثمار و علیه ریشه نابرابری و ستم در سراسر جامعه است. اعتراض کارگری بحق از عزیزترین پدیده های سیاسی و اجتماعی ایران است. این اعتراضات حق طلبانه محسوب میشوند، شور آزادیخواهی را در سرها به جوشش درمیآورند، در ورای همدردی، سمپاتی میافزینند، هر کس به وسع خود، به مرزهای قابل فکر از خودگذشتگی مراجعه میکند: برای پیروزی این اعتراض از دست من چه ساخته است؟

این یک سوال موجه از طرف یک همشهری از اراک تا تهران و تا اهواز است.

پاسخ روشن به این سوال، از سیر تا پیاز آن روی میز اعتراض کارگری، از سازمان دهندگان تا شرکت کنندگان در این اعتراضات قرار دارد. هر اعتراض کارگری منحصر به یک اجتماع معین، احياناً چند پلاکاد نمیتواند باشد، این اجتماعی است که بیشتر از هسته اصلی، مردم و تماشاچیان و کنجکاوان را با مبلغین و نوشته ها مورد خطاب قرار میدهد؛ این اجتماعی است که با حمله نیروی انتظامی دود نشده و به هوا نمیرود. اعتراضات کارگری باید در تعریف انتظارات خود و در سازماندهی حمایت از خود در راه پیروزی، در هر قدم پوست بیاندازد و راه نشان دهد. مدعی و با اعتماد بنفس روی سکو قرار گیرد. سازماندهی صندوقهای مالی با فعالان معتمد محلی، شبکه های گسترده حمایت از خانواده دستگیر شدگان و انواع فعالیتهای فرهنگی و ورزشی برای حفظ رابطه با کارگران و اعتراض مربوطه از جمله سنتها و روشهای شناخته شده کارگری است که جای آن در مبارزات کارگری در ایران بسیار خالی است.



شهرکهای مجاور اعتصابیون را ندیده و نشناخته اما مثل برادر تتی در سفره و سقف خانه خود شریک ساخته اند. در امریکا دهها آشپزخانه عمومی در پارکهای شهر اعتصابات کارگری را به اعتصاب یک شهر تبدیل میساخت. ابتکار و راه حل مردم زحمتکش محلات اراک و اهواز چه خواهد بود؟

پرشور دستمایه اعتراض، دستمایه اتحاد برای تغییر میشوند. کارگران اعتصابی نه تقدیر، بلکه عاملین این زندگی جهنمی را به هموارد طلبیده اند. این صدا غرور می آفریند، این صدا را باید تقویت کرد.

جمهوری اسلامی از ترس رویارویی مستقیم و از هراس عصیان مردم به سیاست طفره و خریدن وقت پناه برده است. دولت و سرمایه داران روی فرسایش و پراگندگی و تفرقه تدریجی صف اعتصابیون حساب باز کرده اند. در مقابل، حالا نوبت مردم شهر، نوبت گردانهای ذخیره است که باید کارگران، اعتصاب و خواستهای آنها را در حلقه حمایت خود بگیریم.

در اعتصاب معدنچیان کارگران نروژی برای نگهداری کودکان کارگران در مدت اعتصاب اعلام آمادگی کردند. در اعتصابات بزرگ دوره قیام ساکنین

شهر سرخ من، شهر اعتصابات کارگری!

شهرهای سرخ همه آن چیزی است که امر آزادی و رفاه و زندگی شرافتمندانه در سراسر ایران فوراً به آن نیاز دارد. شهر پس از شهر، سراسر ایران در تب خواستهای بر حق مردم زحمتکش میسوزد. به یمن اعتصابات پی در پی کارگران هپکو اراک، لوله اهواز، اعتصاب سراسری معلمان و دهها اعتصاب دیگر صدای اعتراض بر حق مردم در خیابانها از گلو هزاران اعتصابی فریاد زده میشود. سفره خالی، دستمزد پرداخت نشده، چشمان به گود افتاده کودکان، اعتیاد برادر بیکار، پناه به بی پناهی فروش کلیه و فرسایش بی حاصل بدنبال دستفروشی و اضافه کاری؛ همه نکتهای زندگی؛ بجای نفرین و خون دل کنج تنهایی از گلو هزاران اعتصابی

نیشکری ها، کارناوال با شکوه و چوبدستی های آن!

"عزا، عزاست امروز، روز عزا است امروز، کارگر هفت تپه صاحب عزاست امروز!" آیا کسی میداند از کجا و چگونه این شعار به اکسیونهای کارگری وصله شد؟ مظلومیت بد قواره و منحوس این شعار و در همراهی با پلاکارد "ما گرسنه ایم" تیری است که یک اکسیون کارگری مستقیماً به پای خود شلیک میکند. این ظلم نابجایی است که یک اعتصاب علیه فلسفه وجودی خود، علیه اهداف اعتراض، و در عین حال علیه فضای سیاسی جامعه روا میدارد. تازه ترین مورد، راه پیمایی 25 آبان شهر شوش با شرکت خانواده نیشکری ها گواه این واقعیت است.



این روز عزا نبود، بر عکس، یک روز نمایش قدرت، روز پیوستن زنان خانواد های کارگری به خطوط اول جبهه های مصاف بر سر دستمزد، و به این اعتبار میبایست یک روز جشن به حساب آید. رژه آبان شهر شوش، قبل از آنکه رژه زحمتکشانی به تنگ آمده از گرسنگی باشد، عرض اندام نیروی طبقه کارگر بر علیه فقر و بی حقوقی، بر علیه نظم مبتنی بر سود، نمایش خیابانی نیرو آلترناتیوی برای ریشه کن کردن گرسنگی بود.

پایان توهم و تفرقه را میان صفوف خود اعلام میدارند. اعتصاب پیام آور سازمان، نقشه، رهبری در صفوف کارگران؛ مستلزم همفکری و چاره جویی؛ مستلزم ورق زدن تجربیات گذشته است. اعتصاب، بر عکس تصویر دشمنانه بورژوازی، آخرین آلترناتیو "خیل کارگران گرسنه" زمانی که به "سیم آخر" میزنند، نیست. اعتصاب نقطه اوج خوش بینی کارگران در حصول بیشترین وحدت، اعتماد به سایر همزمان، و اطمینان به پیروزی است، یک پیروزی که در هر گام خود و از همین امروز بر نفی بهره کشی و استثمار و همه چرک و کثافت توجیه گر آن استوار است. طبقه کارگر در ایران خود را برای بزرگترین تحول فکری و سیاسی در آن جامعه آماده میکند، صفوف خود را صیقل میدهد و ره به جلو میگذراند. در این مسیر اعتصابات هر چه بیشتری باید پیروز شود، و برای کسب پیروزی اعتصابات کارگری چاره ای ندارند بجز اینکه با همه قامت و با همه ادعای خود ظاهر شوند، چوبدستی ها را کنار بگذارند و آنچه میخواهند را با صدای رسا اعلام بدارند.

اجازه دهید خبر را یکبار دیگر و از منظر متفاوت باز خوانی کنیم: روز جمعه، شهر شوش در قرق کارناوال عظیم و با شکوه، صدها نیشکری گوشها و چشمها و توجه این شهر و عالم و آدم را به آلترناتیو خود برای آینده کارخانه، مقاصد خود برای زندگی بیکاران احتمالی، و تعیین تکلیف با دستمزد شاغلین جلب نمودند. صف کارگران در حلقه تنگاتنگ دوستداران و فعالینی بود که با اعلامیه ها، دامن زدن به بحث، قرار و مدارها، صندوقهای کمک مالی ملزومات پیروزی مشترک برای کل شهر را تدارک میدیدند...

اگر قرار باشد لحظه ها، و تک رویدادها شاخص و بیانگر روندها و تحولات مهم در دل یک جامعه قرار بگیرند، راه پیمایی نیشکری ها آینه تمام قد تحولات طبقاتی جامعه ایران، و گواه تلاش طبقه کارگر برای اشغال صندلی شایسته در ردیف اول نیروهای است که میخواهند و میتوانند سرنوشت جامعه را به نفع خود، به نفع آفرینندگان نعمت و ثروت رقم بزنند. در متن این تحول جامعه ایران یکبار برای همیشه باید در ادبیات سیاسی خود درمواجه با اعتصابات کارگری تجدید نظر کند. دوران قریب یک قرن قدر قدرتی سرمایه متکی بر کارگر ارزان و خاموش، دوران آروغهای باسنهای فربه، دوران بوزینه های نظم به پایان رسیده است. این جامعه باید روایت شلوغکاران از کارگران اعتصابی و "آرام کردن عصیان با ترساندن و گول زدن" حاصل دخالت سرهنگها و چرب زبانان به اندازه کافی خبره را فراموش کند. فرهنگ غالب باید به نفع احترام به اعتصاب کارگری خانه تکانی شود.

در دل یک دنیا و منطقه پرتحول، در دل نارضایتی عمومی و عمیق علیه جمهوری اسلامی تماشایی است که کدام طیف بزرگی از بخشهای بورژوازی برای سهم هر چه بیشتر از بهره کشی همچنان بر سود از طبقه کارگر در مسابقه مسخره و مضحکی از الاکلنگ سیاسی هر روز بنوعی ملی، ناسیونالیست، شوونیست، دمکرات، مونارکیست، لیبرال، جمهوریخواه از آب درمیآیند؛ چگونه در مسابقه فضیلت و کاردانی در براه اندازی تولید سبقت میگیرند؛ در مقابل در قطب امید و رفاه در ایران این اعتصابات کارگری است که در حال رشد است. اعتصاب پس از اعتصاب، بخش های جدیدی از طبقه کارگر در ایران

تعیین منطقه ای دستمزد حداقل کارگران: توطئه ضد کارگری که باید در منطقه خفه شود!

همه لاطنالات حاکی از "خانه مردم"، همه دلکک بازی مربوط به نمایندگان منافع افشار زحمتکش، همه مزخرفات دال بر قوانین مافوق جامعه؛ همه بکنار، راستی چرا نمایندگان مجلس خفه خون نمیگیرند؟ شکفتگی ناهنگام و ناهنجار عقل بیمار کاپیتالیستی آنهم در بحران و باتلاق به جای خود، عشق و ایمان سوزناک و کور به بازار و بورس و بانک سرشان را بخورد، در این میان کسی هست ببرد این دشمنی و نفرت نسبت به کارگر از کجا نشأت میگیرد؟ واقعا این کدامین طلسم و کدامین روح شیطانی نازل بر عمارت مجلس است که از آن نه فقط قوانین، بلکه بدون وقفه دنیایی از شانتاژ، تخطئه و تحقیر علیه کارگر آن جامعه به بیرون پرتاب میشود؟ باید واقعا مملکت بی صاحب، و آب از سر حکومت گذشته باشد که جلسات و اظهارات و نظریاتی های مشعشع این حضرات در صحن "مقدس" مجلس به پشت درهای بسته محدود نمیشود. طبقه کارگر ایران در دفاع از حق حیات خود در مصاف با زندگی جهنمی حاصل از دستمزدهای حداقل تعیین شده دولتی، همزمان و در عین حال طرح "تعیین منطقه ای دستمزد حداقل کارگران" را نیز در مقابل خود مییابد. اگر آمار و ارقام و شواهد فقر و فاقه و تباهی عمومی جای هیچ تعرض تازه تری را بجا نمیگذارد، دست امداد غیبی از مجلس و از آستین مرکز پژوهش مجلس و طرح تازه دستمزدها میرسد. فقدان وجدان در پانزده صفحه "برآورد خط فقر در شش ماه نخست سال ۱۳۹۷" از تکرار حقایق بدیهی دال بر ناکفایی دستمزدها، و در مقابل آن، عرش اعلی از خونسردی در رویارویی با شواهد زندگی تلخ میلیونها انسان در زندگی طولانی در زیر خط فقر مشمئز کننده است. در سند نامبرده میخوانیم که:

"افزایش قابل توجه نرخ تورم در سال ۱۳۹۷ باعث شده تا خط فقر و همچنین هزینه سبد مصرفی فقرا افزایش یابد. خط فقر در بهار ۱۳۹۷ نسبت به بهار ۱۳۹۶ در مناطق مختلف کشور بین حدود ۹ تا ۱۱ درصد رشد داشته و این رشد برای تابستان ۱۳۹۷ نسبت به تابستان ۱۳۹۶ به حدود بین ۲۲ تا ۲۵ درصد رسیده است."

از طرف دیگر نکته قابل توجه آن است که خط فقر در تابستان ۱۳۹۷ نسبت به بهار ۱۳۹۷ نیز رشد قابل ملاحظه ای داشته، به طوری که برای مثال در شهرستان تهران، خط فقر در تابستان نسبت به بهار ۱۱ درصد و در برخی دیگر از خوشه ها بیش از ۱۳ درصد رشد داشته است... بنابراین با توجه به رشد خط فقر و افزایش خط فقر در حالی که درآمد خانوار ثابت است، میتوان انتظار داشت که درصد بیشتری از افراد جامعه به زیر خط فقر رفته باشند و نرخ فقر نسبت به رقم حدود ۱۵ درصدی در سال ۱۳۹۵، با افزایش مواجهه شده باشد."

تا آنجا که به بررسی فاکت مربوط میشود "بازوی کارشناسی مجلس" در کمال میل تصویر بغایت رندانه از سرگیجه یک خرکچی از دنیا بیخبر ساده لوح ده بالا از بازدید مجددش از شهر را بدست میدهد. اولاً، پژوهشگر مربوطه به یکباره نمیداند "کارگر" پوشیدنی است یا خوردنی و دست بر قضا همه را "فقرا" دسته بندی میکند و ثانیاً، خود با صعود بر قله نادانی خویش باد به غیغ انداخته و از "دستمزد" بعنوان "سیاست حمایتی" سخن میراند. ثالثاً و با مقدمات قبلی طبیعی است که خیمه و خرگاه مجلس از ارقام تورم و سقوط قدرت خرید کارگران خود را به نفهمی بزند. انگار نه انگار تورم و گرانی و بیکاری و خانه خرابی مردم حاصل مصوبات و برکات همین مجلس است. گذشته از همه موارد تاکنونی تازه، در بخش استنتاجات است که شاهکار پژوهشگران مجلس خود را عیان میسازد.

"در خصوص سیاستهای حمایتی مانند افزایش حداقل دستمزد نیز باید توجه داشت که هرچند با توجه به افزایش قابل توجه قیمت ها در سال ۱۳۹۷ باید حداقل دستمزد در سال ۱۳۹۸ افزایش یابد، اما شایان ذکر است که با توجه به پراکندگی قابل توجه خط فقر در نقاط مختلف کشور، دستمزدها نیز باید در مناطق مختلف متفاوت باشد."

پژوهش مورد بحث مجلس، رو به گذشته، یک مرور فشرده از چهار دهه دسیسه جنایتکارانه علیه طبقه کارگر این دیار است. این پژوهشنامه را باید با مثابه "اعترافات" تبهکارانی از نظر گذراند که با مهندسی

بینوایی و حسرت دهها میلیون خانواده کارگری تضمین سودآوری مثنی انگل سرمایه دار را تضمین کرده اند. برای درک ابعاد واقعی خدمات و شایستگی ساکنان مجلس باید به لابلای سطور این پژوهشنامه دقت بخرج داد، نه فقط آنجا که با تصویب دستمزدهای زیر خط فقر، سالیهای آزرگار یکی پس از دیگری، سیاه بر سفید به نیازهای پایه ای خانواده کارگری تف انداخته شد بلکه در عین حال جاییکه با خارج کردن کارگاههای زیر ده نفر از شمول قانون فکسنی کار، با فس و فس در مقابل جنایتهای قراردادهای سفید و دستمزدهای معوقه و سوانح محیط کار؛ با بامبول مرگبار با بیمه های کارگری؛ با تصویب بودجه و دستهای باز دستگاههای جاسوسی و سرکوب کارگری؛ همان دستمزدها نیز دریغ گردید.

پژوهش و طرح تنوع دستمزدها نمایش گستاخانه حکومت اسلامی سرمایه در ایران برای تعرض تازه تر به معیشت و موقعیت طبقه کارگر است. اینجا مجلس مستقیماً جلو افتاده و نه تنها برای مشروعیت و تداوم همین آش و همین کاسه راه باز میکند، بلکه از آنهم فراتر میرود. پیام مجلس تحمیل خط فقر و دستمزد هنوز کمتر برای بخشهایی از طبقه کارگر است، نقطه طلایی آنجاست که نقشه ریخته اند کارگران بین بد و بدتر بجان هم بیافتند، کارگرانی ساکن مناطق خط فقر پایین تر حسرت خط فقر کمی بیشتر را بخورند، و در این میان کارشناسان بازوی علمی مجلس در مقایسه قیمت بربری یا سنگ، به ریش هر دو بخندند.

هر تک کارگری که چنین سناریوهایی را از مجلس در ایران دست کم میگیرد، عمیقاً در اشتباه است. بند ناف مجلس در ایران با جبن گره خورده است. تا مادام که آخور و فیش حقوق این حضرات روبراه است، تا وقتی که توالت و پارکینگ مجانی در جوارساختمان مجلس در اختیار باشد بی قراری باسن های فربه در خودشیرینی در مقابل اقتدار سرمایه از مجلس پایان نمیبذیرد. مرجع قانونگذاری در جدالهای طبقاتی در ایران نه از کانال صندوقهای رای گیری، بلکه بدوا در خیابانها رقم خورده است. تحمیل حق اعتصاب توسط نیروی اعتراضی کارگر فقط یک نمونه است. تعیین دستمزدها در مذاکره نمایندگان شوراهای مستقل کارگری عرصه مهم بعدی است. تا آن زمان و برای رسیدن به این هدف باید نیروی اعتراضی کارگران در سراسر ایران راه را بر توطئه دلکک وار مجلس ببندد. و حول مطالبات زیر به عنوان بخش لایجزای معیشت و حیات همه مردم و نه فقط کارگران در سراسر ایران، بطور فوری و با مسئولیت مسقیم دولت متحد شود:

ادامه تعیین منطقه ای.....

- دسترسی به درمان و بهداشت
مجانی در بالاترین استاندارد
موجود
- دسترسی به مسکن شایسته و
آشپزخانه و رختشویخانه در
محلات
- دسترسی همه آحاد جامعه به
خوراک، پوشاک و تفریحات زندگی
- دسترسی عمومی مجانی به
وسایل ایاب و ذهاب

- دسترسی همه کودکان و
بزرگسالان به تحصیل
رایگان
- تامین اماکن و امکانات فنی
برای همه افراد جامعه برای
برخورداري عملی از آزادی و
اعمال اراده سیاسی
- بیمه بیکاری به همه افراد آماده
به کار
- اعمال سی ساعت کار در هفته
- ممنوعیت کار کودکان

امروز طبقه کارگر در ایران ناچار است و از
بهترین موقعیت برخوردار است که قدم
بزرگی در مبارزه خود در زمینه دستمزدها
به جلو بردارد، صف بندی بر سر دستمزدهای
معوقه را به نفع گرفتن یقه دولت پشت سر
بگذارد، زمین دستمزد حداقل و زیر خط فقر
را با قامت افروخته و با اعتماد بنفوس از
موضع توقعات بالا و بسیج کننده شخم بزند.
تجارب و دستاوردهای اراک، هفت تپه و
اهواز چشم اندازها و زمینه های بسیج و
گردآوری نیروی طبقاتی و سراسری
کارگری در راس اعتراض میلیونها مردم
محروم و زنان و جوانان خون به دل را
فراهم ساخته است.

سرود مبارزه برای کارگران علیه بیکاری

برادر، آیا می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟
این ترانه در سال ۱۹۳۰ بعنوان بخشی از نمایش موزیکال "آمریکانا"
توسط Jay Gorney ارائه شد. این ترانه در دل بحران و رکورد
اقتصادی به میلیونها کارگر بیکار ارجاع داشت و در تب گسترده ترین
اعتراضات کارگری در تاریخ آمریکا و در ابعاد جهانی بسرعت جای
خود را باز کرد. توضیح خود خواننده در مورد اهمیت این ترانه بسیار
گویا است: "من قصد نداشتم ترانه ای برای مردمی غمزه اجرا کنم،
هدف من این بود که شنونده را ترغیب کنم که روی این مساله تامل کند.
این ترانه از نوع طلب کمک، جلب ترحم یک گرسنه برای یک سکه،
و یا از نوع لعنت بر سرنوشت نبود."
این ترانه در توجه خود به بیکاران جامعه، مشخصا روی ریشه های
کارگری آنها انگشت میگذارد، و بجای سانتی مانتال رایج حاشیه
بینوایان جامعه حول یک سوال اساسی متمرکز است، و میپرسد
کسانیکه آمریکا را ساختند، کسانیکه راه آهن و آسمانخراشها را شکل
دادند، کسانیکه کره زمین را در نورددیدند تا هر جا که آمریکا طلبید در
جنگ جهانی اول بجنگند؛ اکنون که مأموریتشان به انجام رسیده و دیگر
نیازی به کار آنها نیست، چرا باید این کارگران به امان خدا رها شوند و
در صف نان مجبور به گدایی شوند؟
"برادر، آیا می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟" لقب
محبوب ترین ترانه قرن نوزده را بخود اختصاص داد، سنبل دوره ای
گردید که با تحمیل خواست بیمه بیکاری "چپ آمریکا را فتح کرد" و با
تاکید بر حق طبقاتی کارگری سرود پیروزی کارگران علیه
بیکاری نام گرفت.

برادر، آیا می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟

گفتند که در حال ساختن کشور رویاها هستم
من با موج همراه شدم
هنگامی که تکه زمینی برای شخم زدن یا تک تفنگی برای به دوش
کشیدن وجود داشت
من همیشه آنجا بودم، سر وقت بر سر کار
گفتند که در حال ساختن کشور رویاها هستم
با صلح و شکوه پیش رو
چرا اکنون باید در صف بایستم
فقط در انتظار نان

یک بار راه آهن را ساختم، آن را به حرکت در آوردم

که با سرعت خود بر زمان چیره گردد
یک بار راه آهن را ساختم، اکنون این به سرانجام رسیده است
برادر، آیا می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟

زمانی آسمانخراشها را ساختم، با آجر و نرده و آهک
آنقدر افراشته که سر به خورشید میسایند
اکنون این کار انجام شده است
برادر، می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟

زمانی در یونیفورم خاکی رنگ، با هیجان و فریاد
غرق در میهن پرستی امریکایی
نیم میلیون از چکمه هایمان بسوی جهنم منفجر شد
آن زمان من همان کودک طبل نواز بودم

بگو، آیا به یاد نمی آورید؟ آنها مرا "آل" صدا زدند
این همیشه "آل" بود
من دوست نزدیک شما بودم، چرا به یاد نمی آورید؟

حالا، رفیق من
می توانی از یک سکه ته جیب خود چشم بپوشی؟

ترجمه آزاد از متن شعر: مصطفی اسدپور

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سردبیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته
شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.